

نمایشنامه :

# راز آن شب بارانی در کلبه سرراهی

خداداد رضایی



## الهی به امید تو احس الخالقین

« هرگونه استفاده و اجراء از این متن منوط به مجوز کتبی نویسنده می باشد »

بوشهر - دانشگاه خلیج فارس - معاونت فرهنگی و اجتماعی - خداداد رضایی ۰۹۱۷۷۷۲۳۲۸۰

آدمها :

- جوان ۱۷ ساله

- راننده میانسال

- قهوه چی

- پلیس

- معتاد

صحنه:

( شب ، کلبه ای کنار خیابان در جنگل های شمال کشور ، باران ، کولاک ، بوران و طوفان امان را از قهوه

چی بریده ، سعی می کند پنجره و درب را محکم کند تا از طوفان و باران در امان باشد )

قهوه چی : این بارون هم که تمومی نداره امونم بریده ، بارون با طوفان باشه معلومه چی میشه..... اوهی چه

سرمایی ( هیزم توی بخاری می ریزد) بارون، طوفان، سرما هی . هی . قریون کرامتت برم .....

/ درب کلبه کوبیده می شود /

قهوه چی : تعطیله

صدا : باز کنید

قهوه چی : هیچ چیز ممنوعه نداریم . نوار و سی دی و تریاک و حشیش و عرق و ورق حتی ذغال خوب

اینجا نیست، بسلامت

صدا : من پلیسم درو باز کن

قهوه چی : چی ؟

صدا : پلیسم

قهوه چی : پلیس !؟

صدا : آره زود باش درو باز کن

/ قهوه چی در را باز می کند یک پلیس در حالیکه بارانی پوشیده و قطرات آب باران روی بارانی به

کف کلبه می ریزد وارد می شود. اطراف را نگاه می کند . قهوه چی جلو رفته /

قهوه چی : چی شده جناب سروان

پلیس : تنهایی؟

قهوه چی : خوب معلومه جناب سروان ، چند سال که زن خدا بیامرزم عمرشو داد به شما

پلیس : منظورمو نگرفتی؟ یا خودتو زدی به اون راه ؟

قهوه چی : کدوم راه جناب سروان

پلیس : بعضی از شما قهوه چی ها رو خوب می شناسم . خوب بلدید چطوری آدمو بیچونید

قهوه چی : جناب سروان ممکنه شما تازه به این منطقه اومدید و منو نمی شناسید ولی همه مردم این

منطقه منو می شناسند . من اهل خلاف نیستم من این حرفو از بر کردم و روزها هزاران بار برای

مشتریان تکرار می کنم هیچ چیز ممنوعه نداریم . نوار و سی دی و تریاک و حشیش و عرق و

ورق حتی ذغال خوب اینجا نیست، سلامت

پلیس : خیلی ها این شعارو میدن ولی میخوان رد گم کنن . یه کم که پا پیچشون بشی یه گوشه ای از

قهوه خونه یا مغازشون یه دنیا چیزهای خلاف استفراق می کنه .

/ قهوه چی می رود یه استکان چای می آورد دست پلیس می دهد /

قهوه چی : حالا که مشکوکید می تونید همه جای قهوه خونه را بگردید

پلیس : بعضی ها که بهشون نگاه می کنید مشکوکند بعضی هم که بهت نگاه می کنند شک دارند.

گرفتی حرفمو یا نه ؟

قهوه چی : چی بگم والا . واقعیتش نه . حالا که شک دارید می تونی قهوه خونه را بگردی .

پلیس : ببین من تو این بارون و طوفان نیومدم اینجا که دنبال سی دی و نوار بگردم . من دنبال چیز

مهمتری هستم . / عکسی را در می آورد و به او نشان می دهد / دنبال این هستم

قهوه چی : چه کاره است ؟

پلیس : اونش دیگه به ما ربط داره

قهوه چی : والا خیلی ها امروز اومدن اینجا ولی این شکلی ندیدم

پلیس : منظورم امروز نبود همین امشب دو سه ساعت پیش

قهوه چی : نه اینو دیگه مطمئنم کسی نیومده آخه بارون و طوفان امون نداد تا بتونم درب ای صاحب مرده

را باز بزارم از اول شب که بارون و طوفان اومد درو بستم و شما امشب اولین کسی بودید که وارد

شدید.

پلیس : / استکان خالی را بدست قهوه چی می دهد/ خوب گوش کن ممکنه این آدم امشب بیاد

اینجا . حواست باشه باید به موقع ما را خبر کنی . تلفن که داری ؟

قهوه چی : / از جیب خود تلفن همراه قدیمی خود را در می آورد/ ها اگه ای صاحب مرده آنتن بده یه

چیزهایی می رسونه

پلیس : چرا صاحب مرده ؟ تو که سر مور گنده وایسادی .

قهوه چی : ای بابا ما مرده متحرکیم . حالا میشه شمارتون را بدین

پلیس : شماره ۱۱۰ را می گیری

قهوه چی : بگم چی

پلیس : مثلاً وانمود می کنی که فردا نون میخوای . فهمیدی ؟

قهوه چی : گرفتم

پلیس : خب امتحان کن چطور میگی

قهوه چی : / تلفن خود را در میاره کنار گوشش می گذارد / الو ۱۱۰ ، فردا ۱۰۰ تا نون میخوام

پلیس : / می خندد / ۱۱۰ شو نمی خواد بگی . بگو مش حسن یا هر اسم دیگه

قهوه چی : / با کف دست می زند به پیشانی / آخه آدم وقتی شما پلیس ها رو می بینه خودشو گم

می کنه ، شما به چی شک می کنید ؟

پلیس : ما روی هر چه که آدما را وسوسه کنه مشکوکیم . موظب باش . من دوباره امشب بر می گردم .

من رفتم

قهوه چی : سلامت

پلیس : ( در حال رفتن دوباره بر می گردد ) راستی یادت باشه ممکنه اون با یک یا چند نفر دیگه باشه

قهوه چی : باشه حواسم هست

/ پلیس خارج می شود قهوه چی درب را می بندد /

قهوه چی : دیگه خسته شدم به جواب دادن . جواب یه عده باید بدی که چیزهای ممنوع ندارم .

سؤال و جواب های پلیس ها هم که جای خود داره . یه شب می شیم پلیس ، یه شب می شیم

پیرومرد ، یه شب قهوه چی . یه شب مخبر ، یه شب جاسوس ، یه شب خلافکار ، این شده کار و

کاسبی ما

/ صدای زوزه شغال و گرگ /

قهوه چی : تو این بارون و طوفان این شغال ها و گرگ ها نمیدونم برای چی نمی گیرن یه جایی بتمرگن

حتما گرسنه اند شاید آب بارون رفته تو چاله شون . حالا به من چه . باید مواظب باشم ای کلبه

روسرم پائین نیاد .

/ صدای ماشین و سپس ترمز و صدای درب زدن کلبه /

قهوه چی : هیچ چیز ممنوعه نداریم . نوار و سی دی و تریاک و حشیش و عرق و ورق حتی ذغال خوب

اینجا نیست، سلامت

صدا : لطفاً باز کنید داریم یخ می زنیم  
 قهوه چی : تعطیله ۲۰ کیلومتر جلوتر برید به شهر می رسید.  
 صدا : ببین ما چیزی نمی خوایم . این جاده دید نداره . بزارید بیایم تو هوا آروم بشه از اینجا می ریم  
 قهوه چی : همی که گفتم سلامت  
 صدا : اگه می شد که می رفتیم  
 قهوه چی : بابا شر برام درست نکنید  
 صدا : چه شری بابا ، یخ زدیم  
 قهوه چی : نکنه .....

/ صدای زوزه شغال و گرگ /

صدا : چی شد ؟ خواهش می کنم درو باز کنید  
 قهوه چی : لا اله الا الله / درب را باز می کند / یک جوان و یک مرد میانسال وارد می شوند . خیس باران شده اند به کنار بخاری می روند و خود را گرم می کنند/  
 جوان : سلام . خیلی ممنون که درو باز کردید داشتیم یخ می زدیم . تو عمرم چنین بارون و طوفانی ندیده بودم

راننده : هیچ دید برای رانندگی نداشتم هر لحظه ممکن بود تو دره سقوط کنیم یا یک تنه درختی رومون فرود بیاد. منم که دارم پیر می شم و چشمم خوب نمی بینه اونم رانندگی تو این وضعیت هوا .  
 قهوه چی : اینجا و تو این فصل از این بارون و طوفانها زیاد داریم ما عادت کردیم / دو چای می آورد بدست آنها می دهد/ بیا جونتونو گرم کنید  
 جوان : تشکر

قهوه چی : خب از کجا میاید ؟  
 راننده : / درحالیکه حبه قند را روی زیان خود می چرخاند / از شهر میایم . دنبال دو گمشده می گردیم .  
 ردشونو این طرفا یافتیم . امیدوارم پیداشون کنیم.

قهوه چی : یا حضرت عباس ، امشب همه دنبال گمشده می گردند . نکنه شما هم پلیس باشید.  
 راننده : نه بابا قیافه ما به پلیس می خوره ؟

قهوه چی : خب چرا تو این وضعیت هوا زدید به جاده ؟  
 جوان : حتماً برامون خیلی مهمه که این موقع و تو این باد و بارون راه افتادیم دنبالشون  
 قهوه چی : شاید . / با خودش و با کنایه / آره مهمه / گوشی تلفن همراه خود را از جیب خارج می کند و شماره می گیرد / اه اینم که هیچ وقت خط نمیده . وقتی هوا خوبه سخت آنتن میده . توی این بارون و طوفان جای خود داره.

/ سخت گرفتار شماره گرفتن است تا موفق می شود /

الو..... الو .... سلام ..... آقا فردا ۱۰۰ نون میخوام ... آره ..... باشه خداحافظ.

راننده : چرا این موقع شب سفارش نون فرداتو میدی؟

قهوه چی : شما دارید منو زیر سؤال می برید؟ از صبح تا نصف شب هم باید جواب این و اونو بدی . خب یادم رفته بود آخه مگه این بارون و طوفان حواس برای آدم میزاره . پیامبر خدا (ص) فرموده روز کار شب استراحت ولی من که شب و روز ندارم

جوان : خب مجبور نبودی کلبه ات را سه راه درست کنی؟

قهوه چی : مجبور نبودم؟! بدطور هم مجبور بودم ، تو درست میگی ، درآسایش زندگی کردن کار آدماست ، واقعاً زندگی من شبیه آدمه؟ می دونید من چیم؟ من سگم ، سگی که کنار خیابون منتظر نشسته و دنبال آدمای واق واق می کنه .

راننده : استغفرالله این چه حرفیه

قهوه چی : از حرف گذشته این یه واقعیه

راننده : واقعیت هیچ یک از آدمای اینطور نیست ، شغل همه شریفه بالاخره اگه قرار بود همه مهندس و دکتر بشن که کار مردم راه نمی افتاد ، مثلاً اگه شما و این کلبه نبود ، معلوم نبود سرنوشت امشب ما چی می شد

قهوه چی : آخه چرا من باید اسیر این سرنوشت بد بشم

راننده : خیلی معذرت میخوام ولی سرنوشت هر کسی دست خودش رقم می خوره . خداوند به آدمای عقل داده تا خودشان سرنوشتشان را بدست بگیرند.

/ صدای خش خش از بیرون /

جوان : صدای چیه؟

راننده : نکنه گرگ های گرسنه اومده باشند؟

قهوه چی : /چوب را بدست می گیرد / خیالتون راحت این کلبه امنه . / رو به بیرون / کسی اون بیرونه؟

راننده : ماشینمون . نکنه دزد باشه

قهوه چی : / با صدای بلند تر / گفتم کسی اون بیرونه؟

معتاد : درو وا کنید

قهوه چی : هیچ چیز ممنوعه نداریم . نوار و سی دی و تریاک و حشیش و عرق و ورق حتی ذغال خوب اینجا نیست، سلامت

صدا : / معتاد / درو باز کنید دارم می میرم

قهوه چی : چخا ... چخ ... از اینجا برو مامورا اینورا بودن

صدا : بوا دارم می میرم

قهوه چی : به درک . صدای شغال و گرگ ها را می شنوی منتظرند

صدا : با وفا درو باز کن بیا چراغ محبت امشب روشن کن

قهوه چی : ورود معتاد ممنونه . مگه نگفتم مامورا این ورا بودن می خوای دردسر برام بسازی ؟ محبت برای خودت از اینجا برو

راننده : بیچاره گناه داره

جوان : درو براش وا کن

قهوه چی : گناه داره ؟ من گناه ندارم ؟ که هر روز باید برم کلانتری و بخاطر اینا جواب پس بدم . اگه اینا آدم بودن ، به این روز نمی افتادند. یکی مثل من واینا همین بهتر که غذای گرگ ها بشن.

راننده : مگه تو هم .....

قهوه چی : نه بابا من قلیونم زیادی می کشم درد من چیز دیگه ای بوده رازی که تو دلم مونده / پنجره را نیم باز می کند / الحمدوالله گورشو گم کرد . ماشینتونم هست

جوان : اون نمی تونه دوام بیاره

قهوه چی : به درک

راننده : خدا را خوش نیما. هرچی باشند آمدند

قهوه چی : حیف اسم آدم رو اینا بزاری

راننده : من میرم بیرون سری به ماشین بزنم / بیرون می رود /

جوان : تو همیشه تنها تو این کلبه زندگی می کنی ؟

قهوه چی : آره جوون مگه جای دیگه ام دارم . گفتم زندگی من مثل سگ می مونه . باید تا آخرشو گرفته باشی

جوان : واقعاً سخته

قهوه چی : باید تا صبح نگهبانی بدم

جوان : پس کی می خوابی ؟

قهوه چی : خیلی وقته که خواب به چشم نیما

جوان : یعنی اصلاً نمی خوابی؟

قهوه چی : نه اینکه اصلاً نمی خوابم . ولی چه فایده که هر ساعت باید بیدارت کنند . شما به این می گید خواب . خواب زمانی معنی پیدا می کنه که بدون دغدغه سرتو بزاری رو بالشت و تا صبح راحت بخوابی ولی راحتی به ما نیومده

جوان : آهان که اینطور . پس ببخشید که شما را بد خواب کردیم  
 قهوه چی : نه جوون . شما نباشید کسان دیگه ای هم هستن  
 / راننده وارد می شود /  
 راننده : آخ آخ چه بارون و طوفانی . خبری نبود . / خودش را گرم می کند /  
 قهوه چی : می تونید بگیرید بخوابید  
 راننده : فکر نکنم تو این سرما خوابمون ببره  
 قهوه چی : پتو به اندازه کافی هست . خیالتون راحت باشه  
 / صدای ماشینی که جلو کلبه ترمز می کند /  
 قهوه چی : یه مزاحم دیگه - می بنید روز و شب ما همینه  
 / صدای درب کلبه /  
 قهوه چی : هیچ چیز ممنوعه نداریم . نوار و سی دی و تریاک و حشیش و عرق و ورق حتی ذغال خوب  
 اینجا نیست، سلامت  
 صدا : درو باز کن  
 قهوه چی : تعطیله  
 صدا : من چیزی نمی خوام  
 قهوه چی : پس چرا در می زنید. مگه مریضی ؟  
 صدا : مگه تو پزشکی که من مریض هستم یا نه ؟  
 قهوه چی : بابا سر بسر من نزار . مزاحم نشو  
 صدا : می خوام خودمو گرم کنم بعد برم  
 قهوه چی : بخاری خاموشه  
 صدا : ای بابا چرا بهونه میاری درو باز کن .  
 قهوه چی : گفتم تعطیله  
 پلیس : بابا من پلیسم درو باز کن  
 قهوه چی : خب زودتر می گفتمی . امشب شب پلیس بازیه / درو باز می کند /  
 / همان پلیس قبلی وارد می شود /  
 پلیس : انگار مهمون داری  
 قهوه چی : تازه اومدن راه بند اومده پناه آوردن اینجا  
 پلیس : / رو به دو غریبه / کجا میرین این موقع و تو این وضعیت هوا؟  
 راننده : می ریم همین روستای بالای



پلیس : عباس آباد ؟ / عکس را از جیبش بیرون می آورد و نگاهی به جوان می کند ، بعد عکس را در جیبش می گذارد/ بهتره تا صبح همینجا بخواهید راه امنیت نداره . بالاتر هم جاده بند اومده راننده : چشم جناب سروان

پلیس : / رو به قهوه چی / یه مهمون هم برات آوردم

قهوه چی : قدم مهمان روی چشم جناب سروان . مهمون حبیب خداست ، پس کو مهمونمون پلیس : الان میارمش . بیچاره کم رو است . روش همیشه بیاد تو / خارج می شود/

/ پلیس بر می گردد در حالیکه پشت سر مرد معتاد را گرفته پرت می کند وسط قهوه خونه / ای صاحب مرده هم تا صبح اینجا می تمرگه صبح بندازش بیرون گوشو گم کنه معتاد : نوکرتم جناب سروان / خودشو کنار بخاری می کشاند /

قهوه چی : عجب مهمونی . آرزو میکنم یه روز اینا را نبینم

معتاد : یه آرزوی دیگه کن رفیق

پلیس : اینا وجودشون شره . اگه ولشون کنی دردرس درست می کنند

قهوه چی : آره یه ماشین بهشون میزنه بعدشم صد صاحب پیدا می کنند و میگن حیف شد جوان ناکام پلیس : مواظبش باش تا فردا . جاده دید نداره ممکنه بیاد تو جاده بره زیر ماشینا

قهوه چی : چشم جناب سروان خودش که هیچ دیگران بدبخت میکنه

پلیس : من رفتم . خداحافظ

/ پلیس بیرون می رود - صدای دور شدن ماشین /

قهوه چی : / می زند تو سر معتاد / خاک تو سرت . این بود مهمون کم رو جوان : زنش گناه داره

قهوه چی : گناه؟! نمی دونید ایناچه مارمولکی هستن . چته دور قهوه خونه من می پلکی و از اینجا دور نمیشی . آقای شر

معتاد : زن

راننده : بابا اینا خدا زده تو سرشون

قهوه چی : خدا تو سر هیچکی نمی زنه . اینا خودشون زدن تو سر خودشون و دنیا را رو سرشون خراب کردن معلوم نیست زن و بچه اینا چه زجری میکشن

معتاد : با وفا سیگار ندارید

قهوه چی : / یقه معتاد را می گیرد/ ها پلیسه گفت مهمون دم درآوردی . خدا را شکر کن که راحت دادم . اینجام هیچی نیس . ببین تا صبح حق نداری یه کلام حرف بزنی و گرنه پرتت می کنم بیرون

جلو گرگ ها

معتاد : چشم با وفا . اینها بستم/ دستش را روی دهانش می گذارد /  
 قهوه چی : اگه دستشویی داری همین حالا می تونی بری و زود برگردی و گرنه قهوه خونه قفل میشه و تا صبح باز نمیشه

معتاد : پس بزار برم و برگردم یه وقت درو روم نبندی با وفا ؟  
 قهوه چی : زود باش برگرد. تو دستشویی خوابت نبره  
 معتاد : / بلند شده / نه با وفا الان بر می گردم / بیرون می رود /  
 جوان : بی زحمتی دو تا چای دیگه بیار  
 قهوه چی : چشم الان میارم

راننده : خدا کنه این همه راه و تو این وضعیت هوا ، دست خالی بر نگردیم  
 جوان : من که چشمم آب نمی خوره ، اینجا هم مانند جاهای دیگه  
 راننده : مدارکی که تو بیمارستان گیر آوردم باید این طرفی باشه  
 قهوه چی : چرا بیمارستان ؟  
 راننده : این قصه سر و نخ درازی داره باید نشست و تا آخرش و گوش داد.  
 جوان : خدا کنه پیداشون کنیم . خسته شدم . کاش خیالم راحت می شد  
 راننده : نمی دونم چرا به دلم برات شده اینبار پیداشون می کنیم  
 قهوه چی : نا امید نباش جوون . خدا بزرگه . اگه تقدیر باشه پیداش می کنی  
 جوان : ای لعنت به هر چه تقدیر و سرنوشت مثل سرنوشت منه  
 قهوه چی : / چای می آورد/ ناراحت نباش پیداشون می کنید  
 راننده : دستت درد نکنه

قهوه چی : نوش جان . حالا میشه نشونی از گم شدتون بدین شاید بشناسیم  
 جوان : من تا به حال او را ندیدم که بتونم نشونی بدم  
 راننده : اون وقتا که من دیده بودم که خیلی سالها می گذره  
 قهوه چی : این یارو هم انگار خوابش برد / به طرف پنجره می رود آن را باز می کند / چی شد  
 مردی یا خوابت برد؟  
 صدای معتاد : نه با وفا بیدارم . در نمیاد  
 / خنده راننده و جوان /

قهوه چی : ای مرگت بگرده . خودتو طاهر کن دست و پاتو بشور، بعد بیا تو و گرنه با لگد می اندازمت  
 بیرون  
 / رو به آن دو / می بنید ترا بخدا چه دردسری اینا دارن ، بعدم می گید گناه دارن .

راننده : خدا لعنت کسی که اینا را به این روز انداخته

قهوه چی : نه بابا . اینا تقصیر خودشونه . خیلی دلم میخواد یه روز یه بارون واقعی و درست و حسابی بیاد و همه کثافت هایی مٹ اینا را از کنار خیابون پاک کنه .

جوان : بارونی تندتر از این ؟

قهوه چی : حیف نی رحمت الهی رو سر اینا فرود بیاد . باید آتیش رو سرشون پائین بیاد

راننده : اولین باری می بینم یه آدمی مٹ تو دلش به حال اینا نمی سوزه و اینقدر از اینا این همه نفرت داره .

قهوه چی : نمی دونید چه به روز گار مو درآوردن . شبها مثل جغد پیداشون میشه . کم هم که نیستن . اینا شر هستن . یا کنار خیابون می میرن یا باید بری کلانتری و سؤال و جواب اینا را پس بدی .

جوان : تو که راهشون نمیدی . دیگه سؤال جواب چیه ؟

قهوه چی : بوا مٹ مگس می چسبند بهت تا میخوای دورشون کنی می بینی افتادی تو دست پلیس

معتاد : / وارد می شود در حالیکه کمر بندش را محکم می کند / چاکرتیم با وفا / می رود جلو بخاری /  
چقدر سرده .

قهوه چی : دست و پاتو شستی ؟

معتاد : بله باوفا شستم . یخ زدم

قهوه چی : نمیری آخه حیفه ؟ شما که مٹ سگ صدتا جون دارید

معتاد : تو هم که همه چی بارمون می کنی . حالا یه جای میدی گرم بشیم؟

قهوه چی : نه سماور خاموشه ، قوری هم خالی

راننده : گناه داره . بهش بده به حساب من

قهوه چی : نه نخوره بهتره ، تو خودش خرابی میکنه / رو به معتاد / گرم که شدی بگیر یه جایی بتمرگ و بیدار نمیشی . سحر هم می زنی به چاک

معتاد : باشه یه پتویی بده بگیریم بخوابیم

قهوه چی : پتو ؟ گفتی پتو ، پتوت می کنم

جوان : گناه داره . آخه چه جوری بخوابه بنده خدا

قهوه چی : پتو ها بو می گیره . / رو به معتاد / اون گونی ها را بگیر رو خودت

معتاد : چشم با وفا

قهوه چی : اینا عادت دارن هر روز تو آشغالدونوی و ابن جور چیزها بخوابند

راننده : ای داد و بیداد یکی از بی پدری و یتیمی تو خیابونا ایلون و ویلون پرسه میزنه ، یکی هم پدری مٹ اینا داره .

قهوه چی : بخدا ایلون و ویلونش بهتره . یتیم باشی خیلی بهتره / صدای زوزه گرگ /

جوان : خیلی می ترسم

قهوه چی : نه نترس این گرگها نمی تونن وارد کلبه بشن . راحت بگیرید بخوابید

جوان : نه، ترسم از گرگ نیس

راننده : از چیه ؟

قهوه چی : از این معتاد؟

جوان : آره ؟ اگه پیداش کنم، اونم مٹ این باشه

راننده : مگه برات فرقی هم می کنه؟

قهوه چی : پدرت گم شده؟

جوان : پدر و مادر .

قهوه چی : چند روزه گم شدند ؟

جوان : از روز و ماه و سال گذشته

راننده : کاش گم شده بودند.

قهوه چی : ایسالله پیداشون میشه

جوان : نه دوس ندارم پیداشون بشه

قهوه چی : والله من که از حرفات سر در نمیارم . این همه راهو زدی تو این بارون و طوفان اومدی دنبال

پدر و مادرت حالا هم میگی دوس ندارم پیداشون بشه

جوان : دوس دارم مرده باشند بیام فقط قبرشون ببینم و وقتی مطمئن شدم مردن چندتا لعنت

بفرستم براشون و بعد برم

قهوه چی : جل الخالق. امشب تو این بارون و طوفان چه آدمای به من برخورد میکنن. اون از حرفای پلیس،

اونم از این معتاد و حالا هم حرفای شما . خب همون خونه ات هم می تونستی لعنت بفرستی

براشون . ولی خب خوبیت نداره . آخه پدر و مادرته

جوان : پدر و مادر؟! کاش بودند

قهوه چی : کاش بودن ؟ پس چی ؟

راننده : قصه اش درازه ، یه راز که سالها تو دل من و این جوون مونده

معتاد : بابا با وفا قصه شو ول کنید بزارید بخوابیم

قهوه چی : / با تندی می رود بالای سر معتاد/ تو هنوز نفس می کشی ؟

معتاد : مگه سرما می ذاره بخوابم

قهوه چی : همون بهتر که تو آشغالدونی بخوابی . پاشو پاشو گورتو گم کن . بزن به چاک

معتاد : اگه یه روز تو خیابون از کنار گنجشکی عبور کردی و نپزید فکر نکن ازت ترسیده ، بدون اونم تو رو آدم حساب نکرده

قهوه چی : / یقه معتاد را می گیره و بزور می خواهد بیرونش کند/ گنده تر از دهنش حرف میزنی پاشو گمشو

معتاد : بابا غلط کردم .

راننده : گناه داره طفلی ، ولش کن

قهوه چی : / رو به معتاد / ببین یه خبر خوب برات دارم یه خبر بد

معتاد : جان مادرت اول خوبه را بگو

قهوه چی : خبر خوب اینه که می خوام پرت بشی ته دره

معتاد : این که خیلی عالی بود حالا بده را بگو

قهوه چی : خبر بد اینه که یه بار غلط کاری کنی بدست من پرت می شی ته دره

راننده : بابا اینقدر سر بسر این نزار / رو به معتاد / تو هم بگیر بخواب

معتاد : یه نخ سیگار بهم بدین، میرم اون دنیا . از خماری و سرما خوابم نمی بره

قهوه چی : میخوای بجای سیگار، آتیش این بخاری را کنم تو حلقه ؟ بتمرگ نفست نیاد . اگه بخاطر این آقایون نبود که الان پرتت کرده بودم بیرون .

معتاد : بخاطر اینا ؟ یا ترس از پلیس ؟ بیچاره اون بدون من بیرون کردی فردا کلبه ات تعطیله .

بهت گفته باشم سر به سر من هم نزار

قهوه چی : ببینید ترا بخدا از زبون نمیشه

جوان : ای بابا ولش کن دیگه .

معتاد : جوون ساعت چنده ؟

قهوه چی : مگه زمان هم براتون معنی داره ؟ برو دعا کن تا زودتری وقتتون تموم بشه

جوان : ساعت یک شبه

معتاد : ممنون . من دیگه رفتم شبتون بخیر / می خوابد /

قهوه چی : ول اون کن . من پاک گیج شدم ، یه چیزی رو میخواستی تعریف کنی

جوان : می خوام یه داستان برات تعریف کنم اما پایان تعجب آوری داره ، هنوز پایانش را خودم هم نمی دونم .

قهوه چی : بسیار خوب تعریف کن شاید بتونم پایان شو برات پیدا کنم.

جوان : وشاید هم یه پایانی تلخ

قهوه چی : یه پایان تلخ بهتره یه تلخیه بی پایانه

- راننده : آن روز آخرین ساعت نگهبانیم در بیمارستان می گذشت
- جوان : الان درست ۱۷ سال از آن روز می گذره
- راننده : یه چیزی نظرم را به خود جلب کرد
- جوان : اون نامرد
- راننده : اون مرد یک نوزاد را کنار خیابون گذاشته و رفت
- جوان : ای کاش اون نوزاد مرده بود
- راننده : تا دویدم که به مرد برسم اون رفته بود و در جمعیت گم شد و پیداش نکردم
- جوان : خدا کنه آن مرد مرده باشه
- راننده : برگشتم و به طرف نوزاد ، اون داشت گریه می کرد
- جوان : شاید به سرنوشت بدش گریه می کرد
- راننده : مدتی بچه در بغل ماندم تا شاید برگرده یا مادرش پیدا بشه ولی از هیچکدام خبری نشد
- / قهوه چی حالش بهم می خورد سرش گیج می رود /
- جوان : چی شد عمو . رنگ زرد شده داری عرق می کنی
- قهوه چی : یه لیوان آب بهم بده . فشار دارم، فشارم افتاده
- راننده : الان میارم / لیوان آب را به او می دهد /
- قهوه چی : / آب می خورد / برم قرصامو بخورم / می رود پشت /
- جوان : پیام کمک
- قهوه چی : نه مشکلی نیست ، باقی شو تعریف کن
- جوان : نه عمو تو حالت خوب نیس . بهتره استراحت کنی
- قهوه چی : / کنجکاو / نه خوبم تعریف کن . کی دنیا اومدی ؟
- جوان : روزش معلوم نیست که کی دنیا اومدم ولی میگن تو آذر بوده وقتی که درختها برگهاشون می ریزه تا خودشونو برای خواب زمستانی آماده کنند.
- راننده : او را تحویل خانه بی سرپرستان دادم.
- جوان : و بعد شدم بچه سرراهی ، وقتی آینده ای نداری مثل اینکه خونه ات را روی آب ساخته باشی فقط یاد گرفتم شناگر خوبی باشم همین . تو جامعه فقط شنا کردم تا غرق نشم .
- راننده : بچه ای که هیچوقت ، نه پدر و نه مادرشو ندید
- جوان : کسی که هر روز از خواب بلند می شد و نمی دونست برای چه زنده است
- راننده : و دو سال بعد من بازنشسته شدم و نتونستم فراموشش کنم ، با خود گفتم مرد کاری که شروع کردی باید تمومش کنی رفتم خانه بی سرپرستان سراغشو گرفتم تا بالاخره تو مکانیکی پیداش

کردم . شاگردی می کرد

جوان : اولش فکر کردم این همون نامرده که بهش میگن بابا . پیداش شده اومده دنبالم

راننده : دیگه بزرگ شده بود و خوب و بد تشخیص می داد

جوان : آیا کسی را تو دنیا سراغ دارید که هیچوقت نگفته باشه بابا یا مامان

/قهوه چی گریه می کند/

جوان : و من هیچ وقت نگفتم که نگفتم ، چه دنیای بدی که من آخر بی کسیم . هیچ کس برام لالایی

نخواند . هیچ کس دست محبت رو سرم نکشید . هیچ کس دستمو نگرفت بیره پارک

/ معتاد هم از خواب بیدار می شود می نشیند و گریه می کند/

معتاد : بسه دیگه با وفا / می نشیند و گریه می کند/

قهوه چی: / رو به معتاد با گریه / تو چته ؟ یکی باید به حال تو گریه کنه بدبخت. یکی باباش مرده یکی حلوا

حلوا می کنه

معتاد : من کی حلوا خواستم قربونت برم من یه نخ سیگار می خوام ، خوابم نمی بره

قهوه چی : یکی باید حالیه تو کنه

جوان : تا به حال هیچ کس به من روز تولدم را تبریک نگفته . چون من تاریخ تولدی نداشتم. آره من بی

هویتیم . اون نامرد مرا گذاشت و رفت تا هویتیم تو این دنیا برای همیشه پاک بشه.

قهوه چی : خواهش میکنم اینجاشو نگو

جوان : بزار از اون نامرد بگم . بگم اون چه نامردی بوده ؟ بگم چطوری زندگی را از من گرفته

راننده : با زخم باید ساخت . طول می کشه ولی خوب میشه

جوان : این زخم خوب شدنی نیست . کاش از همون موقع مرده بودم

قهوه چی : خدا نکنه نگو.....

جوان : حالا کدوم بدتره اینکه مثل یک هیولا زندگی کنی یا مثل یه مرد بمیری؟

قهوه چی : گفتید چند ساله ؟

جوان : ۱۷ ساله

/ صدای رعد و برق - آنها بدون کلام با هم حرف می زند و موسیقی با آواز زیر پخش می شود/

بزن بارون دلم آخ غرق خونه

چقدر سرده فضای این قهوه خونه

که بارون داده دستم باز بهونه

کنم شکوه ز بیداد زمونه

بزن بارون ازین بهتر نمی شه!

که چرخ روزگار پنچر نمی شه

که هرچی خستگی داره تن من

دیگه با خواب مرگ هم در نمی شه

قهوه چی : قصه اش درازه . شایدم تلخ تر از قصه تو ( گریه می کند ) چه شبی شد امشب  
معتاد : بابا امشب شب رازهاست بزارید یک دمی منم براتون بخونم .

خدای من! چقدر زشت و بد قواره شدم  
چو آسمان تهی از مه و ستاره شدم

هزار مرتبه دادند ترکم از تریاک  
نبود درک و اسیرش هزار باره شدم

امید مادرم این بود تا شوم دکتر  
بین که عاقبت کار هیچکاره شدم

گذشته زان که شدم خار چشم اهل وعیال  
به راه نوع بشر نیز سنگ خاره شدم

قهوه چی : تموم شد این پایان سفر شماست . صبح که شد می تونید برگردید  
راننده : یعنی چی برگردیم

قهوه چی : وقتی خبر مرگشو شنیدم تنم لرزید . به چه امیدی او را بر می گردانم روستا  
راننده : داری از کی حرف میزنی

قهوه چی : توی اقوام مورد بی مهری قرار گرفته بودم بخاطر این که از اونا زن نگرفته بودم رابطه ام قطع بود  
من اسیر رسم و رسومات یا چی بگم خرافات اونا شده بودم ولی تن ندادم از همه فرار کردم .  
آخرین روزهای پائیز بود. وضع خوبی نداشتم ، پولی را قرض کردم تا زخم را که موقع زایمانش بود  
به شهر برسانم . با هر خار و کوری بود رسیدم به بیمارستان، بعد از ساعتها انتظار پشت در اتاق



عمل خبر آوردند اون فوت کرده، انگار دنیا رو سرم کوبیدند

جوان : مرد؟

راننده : / جلوتر می آید کنار قهوه چی / برگردیم به جایی که شروع شد ، سرنوشت نوزاد چی شد اونم

مرد ؟

قهوه چی : ای کاش مرده بود

راننده : یه طوری حرف میزنی انگار .....

قهوه چی : انگار که چی ؟

راننده : انگار سرنوشت اونا با سرنوشت ما گره خورده ، داره یه چیزهایی ذهنمو مشغول می کنه

قهوه چی : / بلند شده بالای سر جوان می رود / مادرت زن نجیبی بود . خدایا مرزدت

جوان : مادرم !؟ / صدای رعد و برق /

راننده : ای وای یا حضرت عباس خدای آنچه را که می بینم خواب نباشه .

قهوه چی : وقتی گذاشتم نفهمیدم کی رو گذاشتم حالا که اومدی تازه فهمیدم کی اومده

جوان : / بسوی قهوه چی حرکت می کند ، یقه او را می گیرد / تو !!

راننده : وای خدای من / او را جدا می کند /

/ جوان می نشیند گوشه ای و گریه می کند /

معتاد : ممکنه من احمق باشم اما بی شعور نیستم . / رو به قهوه چی / تو هم یه کرم لعنتی مثل منی ،

بهت گفتم سر بسر من نذار ، گوش ندادی . حالا به خودت نگاه کن ، به قیافه ات . بدتر از من

شدی.

قهوه چی : / با گریه / تو یکی خفه خون بگیر

معتاد : ا... ا... .. دو باره میگه ، خفه خون بگیر

قهوه چی : / یقه معتاد را می گیرد و می آورد جلو درب را باز می کند و پرت می کند بیرون / گورتو گم

کن

صدای معتاد : باشه من گورمو گم می کنم . غذای گرگها میشم چون نمی تونم چهره زشت و نامرد تو را

بینم ، چون جرم تو خیلی از من سنگین تره ، من اگه معتادم ولی بچه امو سر راه نداشتم

قهوه چی : / یک لگد به درب میزند / خفه شو کثافت

راننده : حالا این بنده خدا تو این میون چه گناهی داره

قهوه چی : روش زیاد شده

راننده : / بالای سر جوان / پاشو بگیر بخواب . صبح زود بر می گردیم . این پایان سفر نیست ،

باید به زندگی امیدوار بود.

/ جوان ساکت و در فکر /

راننده : زندگی هر چقدر سخت باشه ، می گذره ، من این ضرب المثل را هیچوقت فراموش نمی کنم ،

اونی که شتر را برده پشت بوم می دونه اونو چه جوری بیاره پائین

قهوه چی : / رو به جوان که هنوز ساکت و در فکر است / ببین دلخوری ، باش . عصبانی هستی ، باش .

قهری باش . هر چی میخواهی باش ، اما حق نداری توی این موقع ساکت باشی . فهمیدی؟

راننده : راحتش بزار اون ۱۷ سال سختی و سردی را پشت سر گذاشته

/ یک پتو و بالشت می آورد بسوی جوان دراز می کند / بیا بگیر بخواب سحر نزدیک است

جوان : نه حیفه با این آدم زیر یک سقف بخوابیم .

راننده : تو این بارون و طوفان ، چطور برگردیم

جوان : می ریم تو ماشین می خوابیم

راننده : یخ می زنیم

جوان : زندگی من ۱۷ ساله که سرده و یخ زده

/ سکوت /

جوان : فکر می کردم وقتی پیداش می کنم رو قبرش نوشته : شادروان آقای ..... اما نه حیف آقا و مرد که

به تو نسبت بدهند.

قهوه چی : ای کاش مرده بودم

جوان : حیف مرگ ، حیف خاک ، یکی امثال شما نباید زیر خاک بره باید غذای این گرگها بشه

قهوه چی : حالا هم اینی که بنظرت میام نیستم ، یه مرده ام ، یه مرده واقعی .

جوان : خیلی دوست دارم بدونم وقتی مرا کنار درب بیمارستان گذاشتیم و رفتی چه فکر میکردی ؟

قهوه چی : با خود گفتم متاسفم که تو را اینجا می گذارم تو را بوسیدم و گذاشتم و با خود گفتم اگه بزرگ

شدی و نسبت به من احساس بدی داشتی بیا منو پیدا کن و بکش . منتظرتم.

جوان : / ساکت /

قهوه چی : چرا معطلی ؟ پاشو من رو حرفم هستم

راننده : وقتی به بن بست می رسی باید یک راه پیدا کنی نیافتی باید از نو شروع کنی یک جا هم هست

که باید رو حرفت وایسی ، یک جا هم هست که باید در ری . خدا نکنه که جای این دو با هم

عوض بشه که آنوقت تا آخر عمر بدکار خودتی . ولی بهتره که مثل قبل بدهکار وجدان خودت

باشی.

جوان : خیلی تعجب می کنم . چند روز پیش کلاغی را دیدم که جوجه اش از لانه بالای درخت افتاده بود و مرده بود هر کس کنار اون جوجه مرده گذر می کرد ، مادر جوجه قار قار می کرد و بهشون حمله می کرد . فکر می کرد اون جوجه شو کشتند . تازه فهمیدم که وجدان و احساس کلاغها هم بهتره بعضی از آدمیانه . اون کلاغ از جوجه مرده اش اینطور دفاع می کرد

/ رو به قهوه چی با صدای بلندتر /

اونوقت تو راحت بچه ات رو، یه بچه زنده یه انسان رو میزاری سر راه و فرارمی کنی.

قهوه چی : فکر می کنی من هیولا هستم ؟

جوان : شاید هم بدتر

/ صدای آواز خواندن معتاد از بیرون /

قهوه چی : حالا که اینطوره بزار سفره دلمو وا کنم .

جوان : سفره دل؟! مگه دل هم داری . این آدمها هستن که قلب دارن

قهوه چی : آره حق با توه من دل قلب نداشتم اگه داشتم روزگرم این نمی شد. اگه تو ۱۷ ساله بابا نداشتی من ۵۰ ساله هیچ کسی رو ندارم نزار بگم مردی که پول شیر بچشو نداشته باشه برای چه او را گرسنه نگه می داشت ، وقتی مادرت مرد کسی باید تو را بزرگ می کرد ؟ ولی من کسی رو نداشتم . دنیا هم با من قهر بود ، همه با من سر جنگ داشتند . میدونی چرا تو را گذاشتم و رفتم گفتم میرم خودمو می کشم ، نخواستم تو هم از بی کسی بمیری . گفتم یه بنده خدا تو را پیدا می کنه و بزرگت می کنه . چند بار تا پای خودکشی رفتم یه بار هم رگ دستم را زدم ولی نجاتم دادند . / آستینش را بالا می زند و به جوان نشان می دهد / بیا نگاه کن دروغ نمیگم بعدشم فکر کردم که خودکشی راه و چاره نیست باید امید داشت. بعدشم هر چه گشتم تا تو را پیدا کنم نتونستم / می رود روزنامه ای را می آورد به جوان نشان می دهد / اینجا را بخوان چی نوشته ؟ بارها تو روزنامه ها اطلاعیه دادم که شاید تو را پیدا کنم ولی موفق نشدم من مثل تو شدم سر راهی . گفتم سر راه کلبه ای می سازم تا شاید روزی تو برگردی . این بود راز کلبه سر راهی من . که می بینی . این حرفا را نزدم که بخوام خودمو تبرئه کنم پاشو زود باش بیا کارو تموم کن

راننده : هیچ باورم نمیشه ، خدا یعنی من واقعا بیدارم / گریه می کند /

صدای معتاد : بابا یخ زدم ، قصه تون تموم نشد؟ درو وا کنید

/ راننده درب را باز می کند معتاد وارد می شود /

معتاد : چقدر سرده / می رود کنار بخاری /

قهوه چی : چرا ساکتی . تو درست میگی پدر نداشتی ، مادر نداشتی ، من پدر خوبی نبودم من مقصرم

حالا که همه حرفامو شنیدی دیگه نمی خوام زنده باشم . پاشو . پاشو زود باش . این گرگها منتظرند اونا گرسنه اند .

/ سکوت - موسیقی /

قهوه چی : سکوت بسه پاشو تمومش کن

راننده : انتقام کار درستی نیست . اینطور که گفתי تو هم خیلی .....

قهوه چی : نه خواهش میکنم چیزی نگو که اون دلسرد بشه بزار کارشو کنه

معتاد : جوون پاشو بیشتر منتظرش نزار

قهوه چی : آهان یادم رفته بود که خبر بد رو تمومش کنم اول تو باید بری ته دره

/ می رود طرف معتاد ، معتاد فرار می کند گوشه قهوه خانه راننده جلو مرد را می گیرد/

راننده : عجب گرفتاری شدیم

قهوه چی : تو که ۱۷ سال پدر و مادر نذاشتی حالا هم پدر نیارت نیست پاشو

جوان : / سکوت طولانی - موسیقی - رو به قهوه چی / واقعا درست گفתי بابا ، یه پایان تلخ بهتره

یه تلخیه بی پایانه ، حالا بهتره از مادرم بگی گفתי زن نجیب و پاکی بود .....

نور می رود - پایان

زمستان ۱۳۹۱

بوشهر خلیج همیشه فارس

خداداد رضایی